

افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نباشد تن من مباد بدین بوم و بر زنده یک تن مباد
همه سر به سر تن به کشتن دهیم از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

Literary-Cultural

ادبی - فرهنگی

دپلوم انجنیر خلیل الله معروفی

برلین - ۳۰ جولای ۲۰۱۶

تذکر ضروری:

قسمت اول این مقاله را به تاریخ ۶ فیبروری ۲۰۱۴؛ یعنی چیزی بیشتر از دو و نیم سال پیش و به گفته نادقیق معمول ما، "دو نیم سال پیش" در پورتال "افغانستان آزاد - آزاد افغانستان" نشر کردم. ادامه بحث اما از یاد رفت و گویا موضوع به بال باد سپرده شد. روز یازدهم جولای ۲۰۱۶، ایمیلی داشتم بس صمیمانه از خواننده ای عزیز به نام آقای "یما رشیدی"، که ضمن آن در پهلوی ستایش از قسمت اول این نوشته، از نیافتن قسمت تعقیبی آن در پورتال نگاشته و ازین بابت جویای چگونگی موضوع شده بودند. چنان که در جوابیه مؤرخ ۱۴ جولای تذکر رفت، به آن عزیز وعده سپردم، که قسمت بعدی را عرضه بدارم. خوشبختانه در یادداشتهای همان زمانم مسوده گسترده قسمت بعدی را یافتم، که اینک به سر و سامان دادن آن می پردازم. مگر چون موضوع از خاطره ها پاک گشته است، بهتر می دانم، که قسمت اول را دوباره پیش بکشم، البته با آرایشی تازه و تجدید نظر و اندک اضافات. قسمت باقیمانده را که سخت کشال است، نیز در دو بخش عرضه می دارم، تا خستگی بار نیورد!!!

باید به تأکید بگویم، که در تعقیب مسأله قلباً مدیون یادآوری دوستانه "یماجان رشیدی" هستم و این، که این نکته از سر گرفته می شود، از برکت توجه آن عزیز است، ورنه مسأله رفته بود، به "هزارسال"¹.

خوردن و نوشیدن

با تجدید نظر

"آب خوردن" یا "آب نوشیدن"؟؟؟

(قسمت اول)

این مبحث را به حیث ماحصل بررسی کلام متقدمان، تداول زبان عامیانه دری در افغانستان و ایران، ارزیابی فرهنگهای لغات و تحلیل صرفی زبان دری، خدمت دری زبانان و دریدانان تقدیم می کنم. صمیمانه و از ته دل آرزومندم، که اشخاص باصلاحیت و وارد، به رد گفته هایم بپردازند!!!

¹ "هزار سالها" که در زبان عوام "هزارسال" تلفظ گردد، اصطلاح قشنگ کابلی ست و در معنای "دیوار عدم" و "عالم مردگان"؛ چنان که وقتی آدم ناخوشایندی بمیرد، از روی خشم گویند: "فلانیام رفت ده هزارسال" (فلانی هم رفت در هزارسالها)

خامکوک و خاکه این مقاله عصیانگر هنگامی درج کمیوتر شد، که جوشاجوشِ روزه بود و روزه داران فکر می‌کردند، که بر زبان راندن کلمات **"خوردن و نوشیدن"** و حتی **"قورت کردن لعاب دهن"** هم روزه‌شان را جُته می‌سازد. ماه روزه گذشت و هفته‌ها و ماهها به سر رسید، اما مصروفیتهای بی حد و اندازه راقم اجازه نداد که مقاله از غوزه سر برون زند. اینک که بعد از گذر ماهها فرصتی دست داده، می‌کوشم نوشته بیچاره و به اصطلاح زنان کابلی **"شامتی"** (شامتی) را سر و سامان دهم:

"خوردن" وسیله انصراف ناپذیر زیستن است؛ البته بعد از **"نفس کشیدن"** یا **"گرفتن آکسیجن"**. وقتی از **"خوردن"** حدیث می‌رانم، مرادم از خوردن مواد مایع و جامد است. شدیداً معتقدم، که در زبان دری و در فرهنگ ما وضع و استعمال کلمه **"نوشیدن"** برای مایعات، یک تصرف تصنعی و مستحدث است، که عمری چندان دراز و یا لااقل پایه‌ای استوار ندارد و خاصاً در روزگار ما، متأثر از فرهنگ و زبانهای فرنگی، وارد زبان دری و بالخاصه وارد دری به اصطلاح **"معیاری"** ایران یا فارسی ادبی آن سامان ساخته شده است.

در سابق همیشه گپ از **"خوردن"** بود؛ اگر نان و غذا و طعام و میوه و شیرینی و ... بود و یا آب و شیر و بیر و چای و شراب و یا خون دل و غم و قسم و صدها دم و رقم دیگر. در گذشته‌ها هیچ کس و احد من الناس را سراغ نداریم، که گفته باشد **"آب می نوشم"** یا **"شیر می نوشم"** یا **"شراب و بیر می نوشم"**؛ همه می‌گفتند **"آب می خوریم"**، **"شیر می خوریم"**، **"باده و می و شراب و مَل و صهبا و بیر می خوریم"!!!!**

"نوشیدن" لغتاً **"از روی رغبت خوردن"**، **"به لذت خوردن"**، **"به گوارائی و نشاط خوردن"** و ازین قبیل مفاهیم را افاده می‌کند. پس **"نوشیدن"** از نگاه ترکیب معنائی و صرفی و دستوری در عملیه **"خوردن"** مُندمج و مدغم است. به عبارت دیگر، فعل **"نوشیدن"** نوعی از **"خوردن"** را افاده می‌کند و بدین صورت بین **"خوردن"** و **"نوشیدن"** رابطه عام و خاص وجود دارد. این بدین معناست، که فعل **"خوردن"** به ذات خود **"نوشیدن"** را نیز در بر دارد؛ **"نوشیدن"** در طول **"خوردن"** قرار می‌گیرد، نه در عرض آن. به همین استدلال ساده هم که بسنجیم، فعل **"نوشیدن"** در فعل **"خوردن"** مضمّر بوده و بار مستقل معنائی ندارد!!!

در کتاب سودمند **"ماده‌های فعلهای فارسی دری"** تألیف داکتر محسن ابوالقاسمی، به رؤیت تاریخ زبان فارسی دری، در ذیل **"خوردن"** می‌خوانیم، که **xwardan** و **xwar** به معنی **"خوردن"** و **"نوشیدن"** هردو به کار رفته‌اند. (صفحه ۵۲) **"ماده‌های فعلهای فارسی دری"**، اثر داکتر ابوالقاسمی، انتشارات ققنوس، چاپ اول، پائیز ۱۳۷۳) درین کتاب، که ریشه تمام افعال اصلی زبان دری درج شده، از **"نوشیدن"** اثری دیده نمی‌شود، چون **"نوشیدن"** مصدر **"پیوندی"** و **"جعلی"** ست، نه اصلی!!!

همان قسمی که درین مقال بالنسبه مطّول، باربار و به اشکال و هیئتهای مختلف فارمولبندی خواهد گردید، **"نوشیدن"** مصدر مجعول و تصنعی ست، که از پیوند دادن کلمه **"نوش"** با علامت مصدر جعلی **"یدن"** برخاسته است. جهت روشن گشتن مختصر موضوع یادآوری گردد، که بعضاً با چسپاندن پساوند **"یدن"** – که علامه مصدر **"جعلی"** ست – با کلمه‌ای در هیئت اسمی و وصفی – خواه دری باشد و یا خارجی – مصدری را می‌سازند، که به نام مصدر **"جعلی"** یا **"مجعول"**؛ یعنی **"ساختگی"** یاد می‌گردد؛ مثلاً:

- "طلبیدن"، که از پیوستن پسوند "یدن" با کلمه عربی "طلب" ساخته شده است؛ و همین قسم
- "رقصیدن" از "رقص" عربی و "یدن"
- "فهمیدن" از کلمه عربی "فهم" با "یدن"
- "چربیدن" از کلمه وصفی دری "چرب" با "یدن"
- "لنگیدن" که از صفت دری "لنگ" با "یدن"
- "جنگیدن" - از کلمه اسمی دری "جنگ" و "یدن"
- "پائیدن" - از کلمه اسمی "پای" با "یدن"
- "خشکیدن" - از صفت "خشک" و "یدن"
- "خمیدن" - از صفت "خم" با "یدن"

باید جداً تذکر داد، که این ساخت "قیاسی" نیست، که از هر اسم و صفت ساخته شود، بلکه "سماعی" است و فقط بر آنچه از زبان مردم شنیده شده است، اتکاء دارد!!!

"نوش" لغتاً معنای "جاودان" و "شهد" و "عسل" و "هر چیز گوارا و شیرین" را می‌دهد و از نگاه دستور دری، در اصل خود "اسم" و در مواردی هم "صفت" است؛ ترکیبات "خورد و نوش" و "عیش و نوش" و "نوش و نعمت" و "نوش و نیش" و "نوش جان" و "نوشدارو" مثالهای بارزی از استعمال "نوش" در مفهوم و مدلول اسمی است، که با عمل "نوشیدن" به مفهوم متأثر از زبانهای فرنگی، هیچ سر و کار ندارد!!! و مثال برجسته دیگر، کلمه "نوشابه" است، که مرکب از "نوش" و "آب" بوده و اصلاً مراد از آن، "آب حیوان" و "آب گوارا" و یا "شراب" می‌باشد. اگر در فارسی ایران استعمال کلمه "نوشابه" تداول عامتر یافته، خارج از مفهوم اصلی آن است!!!

قسمی که بررسی این قلم حکم می‌کند، می‌توانم به جرأت بگویم که کلمه "نوشیدن" در مقایسه با کلمه "خوردن"، سابقه پخته و استوار تاریخی ندارد. از قرائن معلوم می‌شود که مصدر مجعول "نوشیدن"، بالخاصه در روزگار ما، زیر تأثیر زبانهای فرنگی و منبعت از تأثیرات فرهنگ فرنگی ساخته شده و به شکل تقلیدی و تعبدی از فرهنگ و زبانهای اروپائی تعمیم داده می‌شود. هرچند بعض قرائن حتی در زبانهای اروپائی نیز نشان می‌دهد، که کلمات مُعادل "نوشیدن" در آن زبانها هم اصالت استوار و مستحکم ندارد؛ چنان که برای "سوپ" (شوربا) که در همه جای دنیا "مایع" است، در هیچ زبان فرنگی مصدر "نوشیدن" را استعمال نمی‌کنند، بلکه آن را همیشه با مصدر "خوردن" تصریف و گردان می‌نمایند. بحث درینجا مگر بر سر زبان خود ما؛ یعنی زبان ارجمند "دری" است، که در ایران "فارسی" یا "فارسی دری" نامیده می‌شود. در این زبان برای "آب و شیر و شراب و هر نوع مایع دیگر حتی خون"، غالباً و بالاخر، مصدر "خوردن" را به کار می‌برده اند.

برای نشان دادن و تثبیت ثقی یا ثقه بودن و باپایه بودن یک کلمه و لغت، دو مَحک مهم و کاملاً معتبر ذیل را در دسترس داریم:

۱ - کلام قدمات

۲ - زبان محاوره اهل زبان؛ یعنی زبان عوام و زبان کوچه و بازار، یا زبان شفاهی و گفتار.

مثالهای ذیل از کلام قدما امتثالاً ذکر می گردد:

استاد ابوالفضل بیهقی دبیر سلطان مسعود اول - پسر یمین الدوله و امین الملّه، محمود غزنوی - در کتاب مشهور خود، "تاریخ بیهقی" یا "تاریخ مسعودی"، از "شرابخواری" و "شراب خوردن" سلطان مسعود غزنوی یادها کرده است، چنان که در جایی فرماید:

«... سرهنگان و خیلانشان و اصناف لشکر را بر آن خوان نشانند و نان خوردن گرفتند و مُطربان میزدند و شراب روان شد چون آب جوی، چنان که مستان از خوانها بازگشتند و امیر به شادکامی از خوان برخاست و برنشست و به باغ آمد و آنجا همچنین مجلسی باتکلف ساخته بودند و ندیمان بیامدند و تا نزدیک نماز دیگر شراب خوردند پس باز گشتند...» (صفحه ... تاریخ بیهقی، به اهتمام دکتر علی اکبر فیاض و دکتر قاسم غنی، انتشارات خاجو، چاپ چهارم ۱۳۷۰)

و در صفحه ۱۴۲ تا ۱۴۳ همین کتاب آرد:

«... و حاجبِ غازی بر دل محمودیان کوهی شد هرچه ناخوش تر، و هر روز کارش بر بالا بود و تجملی نیکوتر؛ و نواخت امیر مسعود رضی الله عنه از حد و اندازه بگذشت، از نان دادن و زبر همگان نشانند و به مجلس شراب خواندن و عزیز کردن و با خلعت فاخر بازگرداندن. هرچند غازی شراب نخوردی و هرگز نخورده بود و از وی گُریزتر و بسیاردان تر خود مردم نتواند بود...» و بعد فرماید:

«- و از وی دریافته تر و کریم تر و حلیم تر پادشاه کس ندیده بود و نه در کتب خوانده - تا کار بدان جایگاه رسید که یک روز شراب میخورد و همه شب خورده بود...»

نثر زیبا، ثقه، سلیس و فصیح استاد بیهقی - این اعجوبه نگارش، که از افتخارات خاک پاک ماست - خیلی قابل توجه است. در آینده در نظر دارم، که صفحاتی از کتاب تاریخ او را نقل کنم، تا امروزیان زیبایی کلام هزار سال پیشتر را ببینند و از آن فصاحت و بلاغت را بیاموزند!!!
ابن یمین، که از شعرای نامور قرن هشتم بود، فرماید:

آب انگور نکو خور که مُباح است و حلال

آب زمزم نخوری بد، که حرامت باشد

حافظ:

اگر شراب خوری جرعه ای فشان بر خاک

از آن گناه که نفعی رسد به غیر چه باک

و یا گوید

صوفی ار باده به اندازه خُورد، نوشش باد

ورنه اندیشه این کسار، فراموشش باد

و باز فرماید:

غم دنیای دنی چند خوری، باده بخور

حییف باشد دل دانا که مشوش باشد

ولی گویا حافظ هم گوید:

روز در کسب هنر کوش که می خوردن روز
دل چگون آینه، در زنگ ظلام اندازد
باده با محتسب شهـر ر نوشی زنهـار
بخورد باده ات و سنگ به جام اندازد

سعدی:

می بخور، مصحف بسوزان، آتش اندر کعبه زن
ساکـن بتـخانه باش و مردم آزاری مکن

عمر خیّام فرمود:

گـویند که می به ماه شعبان رواست نه نیز رجب که آن مه خاص خداست
شعبان و رجب ماه خـدایند و رسول ما می رمضان خوریم، کان خاصه ماست

صائب تبریزی فرماید:

می خوردن مُدام مرا بیدماغ کرد
عادت به هر دوا، که کنی بی اثر شود

مصراع مشهوری، که حکم ضرب المثل را به خود گرفته است:

هر که آب از دم شمشیر خُرد، نوشش باشد!!!

شعر معروف خداوندگار بلخ، مولوی رومی، "نوش" را حتی در معنای "خوراک" استعمال کرده است،
وقتی فرماید:

آدمی فربه شود از راه گوش
گاو و خر فربه شود از راه نوش

بعضاً مصراع دوم را در هیئت "جانور فربه شود از حلق و نوش" هم آورده اند. درین بیت مولانا کلمه
"نوش" صریحاً در معنای "خوراک" استعمال شده است، چون گاو و خر واقعاً از خوراک خوب، چاق و
چله می گردند!!!

فرخی سیستانی، که از استادان مسلم شعر دری و مانند عنصری و ناصر خسرو و سنائی و خواجه عبدالله
انصاری و مولوی و جامی و غیرهم از افتخارات ادبی سرزمین به جان برابر خود ما ست، ضمن مطلع
قصیده ای در مدح سلطان محمود غزنوی فرماید:

دوش تا اول سپـیـده بام
می همی خوردمی به رطل و به جام

ولی این بیت فرخی سیستانی خیلی جالب توجه است، وقتی در ابتدای قصیده ای در مدح سلطان مسعود ابن
محمود غزنوی فرماید:

خوشا عاشقی، خاصه وقت جوانی خوشا با پریچه‌رگان زندگانی

خوشا با رفیقان یکدل، نشستن به هم نوش کردن می ارغوانی

و "اوستاد اوستادان زمانه" و بزرگترین قصیده سرای زبان دری، عنصری بلخی، ضمن قصیده ای در مدح یمین الدوله و امین المله، محمود غزنوی، فرماید:

ور نشد ابروش عاشق، چند باشد گوژپشت

ور نه می خورده ست چشمش، از چه باشد در خمار

و باز در آخر یکی از قصائد خود در مدح سلطان محمود غزنوی گوید:

مَلِک تو باش، ولایت تو بخش، مُلک تو گیر

هنر تو ورز، بزرگی تو جوی، نوش تو خور

بسیار جالب است، که عنصری و فرخی یک هزار سال پیش از امروز، ترکیبات "نوش خوردن" و "نوش کردن" را استعمال می‌کنند و آن در معنای "گوارا خوردن"، "از روی تلذذ خوردن" و "به شوق و نشاط خوردن". آری؛ در زمانی که کلمه "نوش" وجود داشت، به کثرت استعمال می‌شد، و بویی از مصدر "نوشیدن" به مشام کس نمی‌رسید، بزرگان جلیل العزت زبان دری کلمه "نوش" را با مصدر "خوردن" و "کردن" گردان می‌کردند!!! خوب توجه گردد، که بزرگان ما کلمه "نوش" را با مصدر "خوردن" و "کردن" تصریف می‌کردند؛ پیش از این که اخلاف شان مصدر "نوشیدن" را بسازند و به چلند اندازند!!! و بس جالب ترکیب "نوش کردن" است، که ظاهراً معنای مطلق "خوردن" را می‌دهد، ولی در ذات خود نکاتی مکنون را نیز نهفته دارد. و اگر "نوش کردن" را دقیقاً معنی کنیم، از آن "به میل و اشتیاق خوردن"، "به گوارائی خوردن"، "جهت کسب فرحت خوردن"، "به آرزوی سلامت و عافیت خوردن" و یا "لذت بردن از خوردن چیزی" و به حساب تداول امروزی، "نوش جان کردن" مُستفاد می‌گردد.

بنابراین "نوش کردن" و "نوش جان کردن" را نباید "خوردن عادی" دانست، بلکه "خوردن"ی دانست، که در جان کسی بنشیند، برایش گوارا افتد و به اصطلاح زیبای عوام کابلی در جانش بفارسد. بسیار می‌شنویم که کابلیان ترکیب تمنائی "نوش جان، دارو و درمان" را استعمال می‌کنند. وقتی در زبان عامیانه کابلی در پهلوی کلمه تمنائی "نوش جان"، ترکیب "دارو و درمان" را می‌شنویم، کُنهِ اصلی "نوش جان" و "نوش جان کردن" را در می‌یابیم!!!

مثال زنده دگر از ترکیب "نوش" با "خوردن" را در اسم مرکب "نُشخوار" می‌بینیم، که مخفف "نوشخوار" است. این ترکیب ازینرو به وجود آورده شده است، که حیوان "نُشخوارکننده"، بعد فراغت از چریدن و چَرا، علف بلعیده و ذخیره شده در معده عاریتی خود را، غالباً در حالت نشستگی از آنجا دوباره به دهن آورده، خوش خوشان و خرامان خرامان می‌جود و بعد به معده اصلی فرو می‌برد.

"فرهنگ عمید" کلمه "نُشخوار" را با "کسر نون" - احتمالاً به تأسی از تداول غلط تلفظ این لغت در فارسی ایران - می‌آورد، که اساس درست و منطقی ندارد، چه حتی با دید و دیده سطحی و غیر عاملانه

و با استدلال عامیانه "کورام میفامه، که دلده شور اس" (کور هم می فهمد، که دلده شور است) هم می توان حدس زد، که "نیشخوار" مرکب از کلمات "نوش" و "خوار" است، که با مصدر مرکب "نوش خوردن" سر و کار می گیرد. اما اگر به طرز تلقی مرحوم "عمید" عمل کرده و این کلمه را "نیشخوار" (به کسر نون) تلفظ کنیم، بلافاصله تداعی می گردد، که نشود مؤلف "فرهنگ عمید" این کلمه را مخفف "نیش" و "خوار" فرض کرده است، چون "نیش" محض می تواند مخفف "نیش" باشد؛ چنان که در زبان شفاهی دری ما، کلمه "نیشتر" را "نیشتر" تلفظ می کنند!!!

اگر به زبان عامیانه کابلی رجوع کنیم، ممثل عمده اش را که زبان زنان کابلی ست، زیر نظر می گیریم. زنان کابلی چنان که می دانیم، در پهلوی این که دعاگوی اند، بسیار بدواگر نیز هستند. در زبان عوام "بددعاء" (دعای بد) را "بدو" تلفظ می کنند، که صفت آن "بدواگر" شود.

زنان کابلی در پهلوی استعمال "نوش جان کردن" و "نوش جان شدن"، که از روی رواداری بر می خیزد، ترکیبات مقابل و غیض آمیز آن از قبیل "زهر کردن" و "زهر جان کردن" و "زهر و زقوم کردن" و "زهر کسی شدن" و "زهر جان کسی شدن" و "زهر و زقوم کسی شدن" را نیز زیاد استعمال می کنند؛ چنان که فرمایند:

- زار جاننش شوه!!! یا الهی زار جاننش شوه!!!

- زار کد، خورد!!! یا خورد، زار کد

- بخو، زار کو!!!

- جانخور نان خوده زار کد و رفت

- نانته زار و زقوم بکو و برو!!!

و

و در نثر شاعرانه و مُتَفَنِّنِ امروزی وطن ما، که پارچه های خانم "ناهِید غزل" بهترین ممثل آن است، کلمه "نوش کردن" را چنین می خوانیم:

زهر

«هنگامی که از دلهره دلگیر روزگار راه رهائی می جویم، سراپا زهر می گردم و هستییم، مرا نوش می کند.»
"ناهِیدجان غزل" نیز کلمه "نوش" را در مقابل "زهر"، که همانا "نیش" است، استعمال می کند.

(ختم قسمت اول)